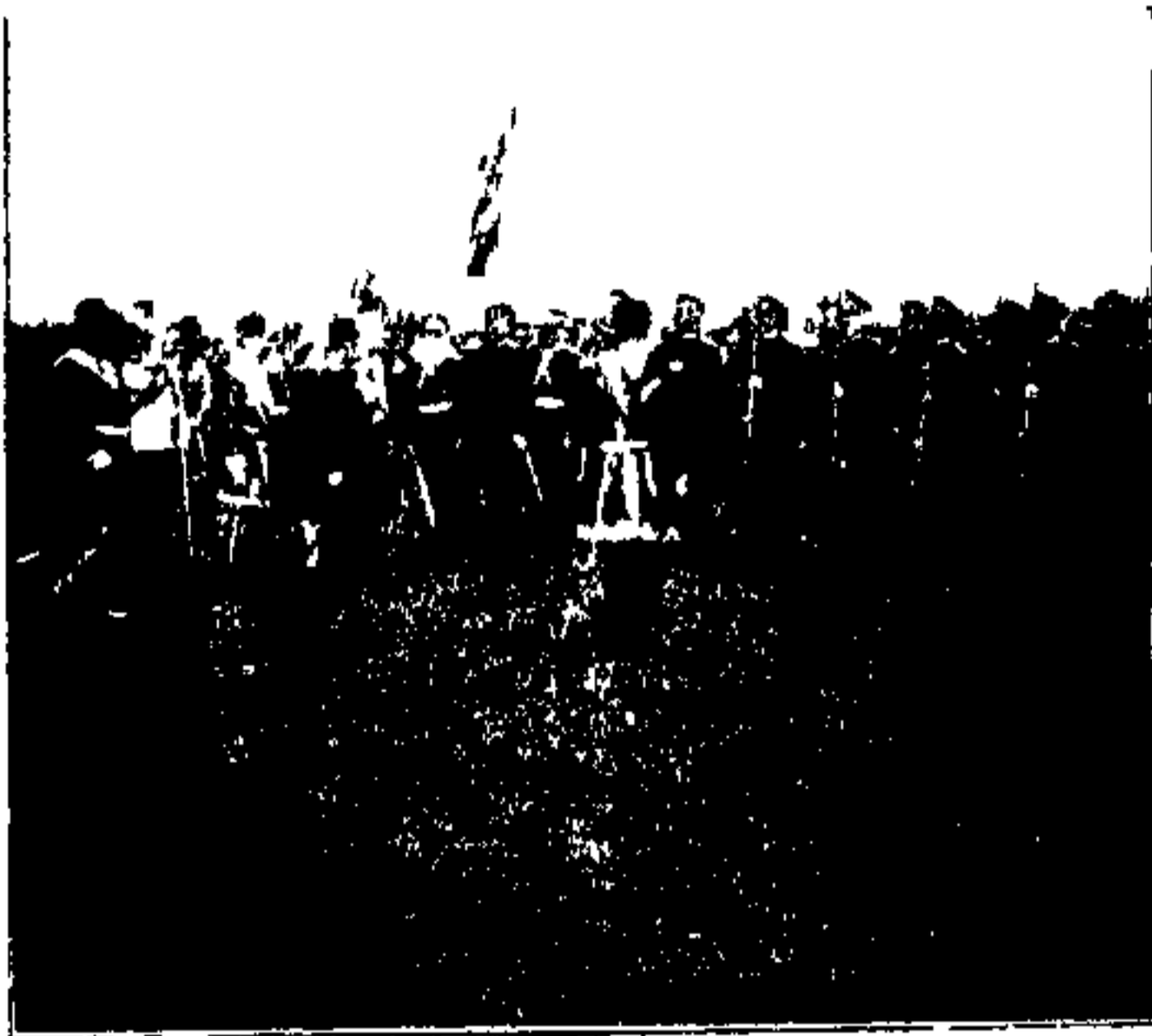




(علامہ ابراہیم علی کمالی کے ساتھ علامہ ابراہیم علی کمالی کے ساتھ)



(وڑوہ میں جلسہ کے موقع پر علامہ ابراہیم علی کمالی کے ساتھ)

تغییر داده بود شرفیاب شد بصیر السلطنه هم که امشب کشیک داشت حاضر بود قدری صحبت کردیم بعد وزیر دربار آمد بعد از نیم ساعت جناب اشرف آتایک اعظم هم آمد قدری صحبت فرمودیم و رفتند بعضی عامارا آورده در حیاط شرفیاب شدند بعد آمدیم بیرون سرایرده تمام خوانین کاش و کدخدایان شاهسون مخلع شده حاضر بودند اظهار التفات فرموده سوار کالسکه شدیم فوج نصر السلطنه فوج امیر به سواره کشیکخانه و قزاق و موزیکانچهای مخصوص دم پل حاضر بودند از همه احوال پرسی کردیم خیلی دعا کردند بعد از کالسکه پیاده شده از پل عبور نمودیم ما مورین خارجه باستقبال آمده موزیک و سالنات پیاده و سواره حاضر بودند احوال پرسی فرمودیم و آنها مشغول دقیقه شدند بعد سوار کالسکه شده آمدیم بخانه که برای ما معین کرده بودند پیاده شده نهار خوردیم خواستیم بخوایم موزیک زدند فرمودیم موقوف نمایند، مردی را دیدم قدر دوتای شکم محمودخان بود بطوریکه تکیه کرده بود بدیوار شکمش افتاده بود روی زانوش بعد آمدیم سوار شدیم جمعیت هم زیاد بود عجب اینست که گداهای طهران نایل استار آمده بودند کالسکه هم مثل برقی می آمد در همه جا رعایای روسیه کنار راه حاضر بودند دعا و شامی کردند آمدیم نارسیدیم شاه اغاجی رقتیم بخانه میر احمدخان پسر میر تقی خان مرحوم است نماز خوانده سوار شدیم میانه شاه اغاجی و استار اد ریاضه بود که روی او را با کرسی پل متحرک ساخته بودند یکی یکی کالسکه هارا رد کرده از شاه اغاجی که گذشتیم رسیدیم بدهی که موسوم بود به دیلی در انجا هم جمعیت زیادی بودند آمدیم نارسیدیم به لکران از رودخانه که گذشتیم وزیر دربار عرض کرد نگاه کنید بدیواریکه از آدم کشیده شده و اتمام طوری جمعیت بود که مثل دیوار بود تمام لباسهای آنها سفید بود و قرمز در توی جن مثل گل متحرک حرکت می کردند آمدیم در خانه بطریک اوف خانه خیلی خوبی بود پیاده شدیم منزل کردیم شیل از ازلی تا استارارا اینها از حاجی میرزا حسین خان سپهسالار مرحوم اجاره کرده بودند بعد از ورود لکران موزیک و سر بازگمار حاضر بودند احوال پرسی کردیم هورا کشیدند بعد دقیقه کرده از جلو ما گذشتند آمدیم بالاتمام مهماندارها آمدند تابالا و مرخص شدند چائی خوردیم امشب هم کشیک میر آخور است و مشت میزد شام خورده خوابیدیم «

§ — § () § (شنبه بیست و هفتم محرم) § — § «

صبح از خواب بیدار شده نماز خواندیم دوباره خوابیدیم در ساعت هشت از خواب بیدار شدیم چائی خوردیم دقاها مان را خواندیم بعد وزیر دربار شرفیاب شد قدری صحبت کردیم بعد نهار خورده خوابیدیم نیم ساعت بظهر مانده حرکت فرمودیم باز جمعیت زیادی بودند هشت فرسنگ امر و زباید راه برویم جناب اشرف آتایک اعظم وزیر دربار با ما در کالسکه بودند مشغول خواندن کتاب تاریخ احوالات منصور دوانقی بودیم آمدیم نارسیدیم بچهار فرسنگی که موسوم بقرنل افاج است چائی خورده نماز خوانده بعد حرکت کردیم جمعی از زن و مرد آنها با صدا آواز میخواندند که مثل یک دسته موزیک بنظر می آمد در بین راه جزیره بنظر آمد موسوم بساری چهار فرسنگ دور این جزیره است

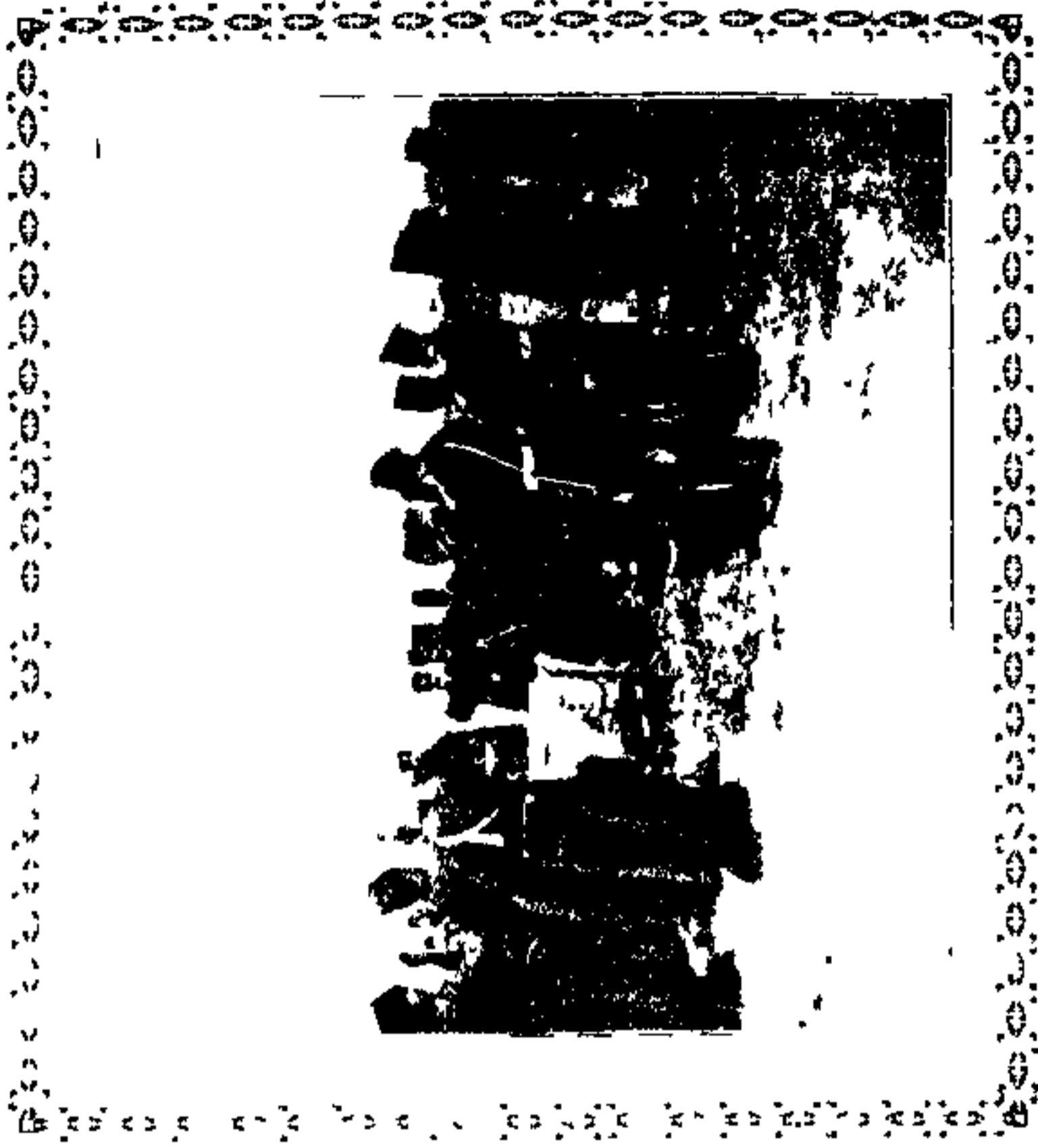
از دور خیلی مصفا بود بعد از حرکت از قزل اغاج سوار کالنگه شده امیر بهادر جنگ و امیر آخور را در کالنگه نشانده مشغول صحبت بودیم آمدیم منزل باز در جلو ما سر باز گارد دو دسته موزیک حاضر بودند احوال پرسى فرمودیم دقتیه کردند بعد آمدیم توی اطاق چائی خوردیم این خانه مال سر باز های انجبا بود ایا تان خوبی بود بعد از شام خوردن قدری روزنامه خواندیم بعد وزیر در بار اصرار کرد برای خستگی راه بنحوایم بطوری خسته بودیم که بدبخانه روضه را فراموش کردیم امشب الحمد لله خیلی خوب خوابیدیم *

« § — § (چهارشنبه بیست و هشتم محرم) § * § — § »

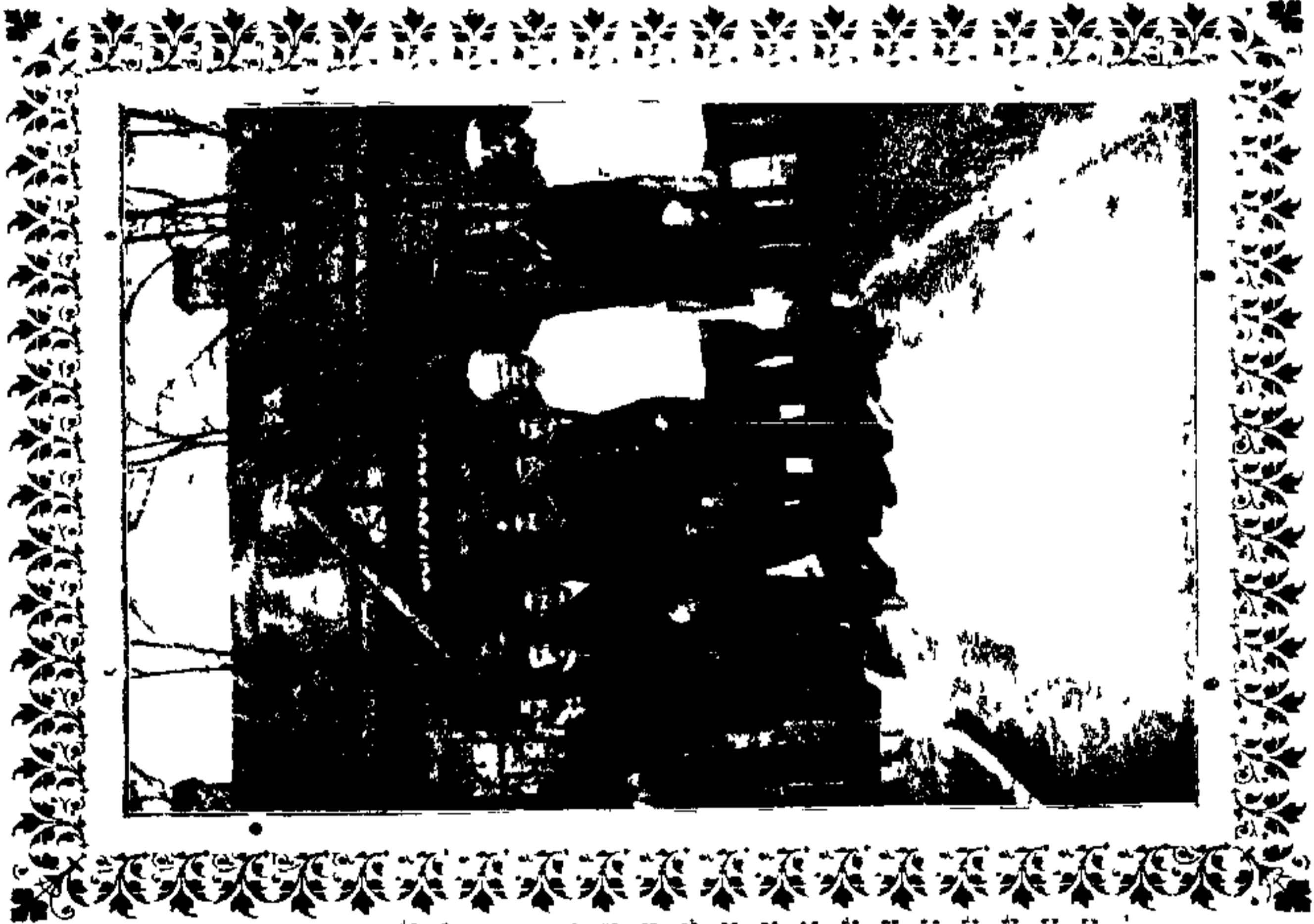
از خواب بیدار شده نماز خواندیم بعد از صرف چائی حرکت کردیم بعد از طی ده ورس مردابی بود که قریب يك فرسنگ بود موزیک قزاق هم در کنار مرداب حاضر بودند بعد از سوار شدن آنها هم سوار کر جی علی حده شده مشغول خواندن و زدن موزیک شدند اشخاصی که در کر جی ما بودند جناب اشرف اتابك اعظم و وزیر در بار امیر بهادر جنگ امین حضرت امیر آخور آقاسید حسین عین السلطان بصیر السلطنه میرزا حسین خان پسر وزیر در بار گوی تپه واقماً گوی تپه است در تمام این راه يك و جب زمین خالی نیست و همه پر است از گل های رنگارنگ قریب نیم فرسنگ توی گلزار آمدیم يك چیزی دیدیم مثل گل بچك بود باقلای مهرانى نامیده می شود سپردیم قدری تخم او را گرفته بیاورند و فرسنگ هم گل راز یا نه مهرانى بود بعد از بیرون آمدن مرداب كه همه سوار کالنگه شدند آمدیم قدری که آمدیم نهار خوردیم بعد از نهار باز سوار شدیم آمدیم تا رسیدیم رودخانه کر که عمق انجبا یازده ذرع بود دوبار کاس حاضر کرده بودند سوار شده بعد از پنج دقیقه پیاده شده جمعی از مسلمان و فرنگی تجار زن و مرد بودند موزیکان و قزاق هم حاضر بود ماهی آزادی آورده بودند که قریب بیست من می شد بعد از احوال پرسى از آنها دقتیه کردند ما هم رفتم توی اطاق چائی خورده بعد از نماز مغرب و عشاء شام خورده روضه خواندند و خوابیدیم *

« § — § (پنجشنبه بیست و نهم محرم) § * § — § »

صبح برخاسته نماز خواندیم دعا های معمولی را خوانده لباس پوشیده چائی خورده نوکرها آمدند قدری صحبت فرمودیم اگر چه دیشب نخوابیدیم ولی الحمد لله حالم خیلی خوب است بعد نهار خورده بعد از نهار نماز خوانده قدری خوابیدیم یک ساعت بعد از ظهر حرکت کردیم باز جمعیت زیادی از مسلمان و فرنگی مرد و زن بودند سوار کالنگه شده جناب اشرف اتابك اعظم و وزیر در بار هم با ما بودند يك ورس که دور شدیم بدهی رسیدیم در انجبا پیاده شده قدری استراحت کردیم بعد سوار شده آمدیم امیر بهادر جنگ و شمس الملك همراه ما بودند رودخانه کر در دست چپ بود و چندین مرداب تشکیل داده بود و تمام را ما ریج میامد از قراری که عرض کردند بیست و دو ذرع عمق رودخانه است من همچو تصور می کردم ارس و کر شکل مثالی تشکیل میدهند زیر سالیان که از سالیان رد شده داخل هم میشوند و لکن از قراری که تحقیق شد در زیر بازار قرادنی که در منان است انجبا هم داخل میشوند



(سالن تفریح - حضور ، س)



(دوسایان و دانشمندان)



(عبور از میدان)

و میبند این مرداب ها را تشکیل میدهند و داخل دریا میشوند کند کتری هم همراه ما بود که سفر اول مغان همراه ما بوده که از آنوقت تا حال تقریباً بیست و هشت سال میشود شکار هائیکه آنوقت کرده بودیم عرض میکردی نزدیک منزل آمد پول خواست اسب قزاق تنه زد ضعیفه افتاد زیر چرخ کالسکه از نفضلات الهی و اتفاقات اسمانی هیچ عیب نکرد پولی هم با داده شد و رفت کالسکه چی ما سید بود شال سبزی بسته بود عریضه عرض کرده بود در باب استخلاص خودش و برادرش که روسها میخواهند برای گفتگوئی که با کسی دارد آنها را حبس کنند دادیم بجناب اشرف اتابک اعظم که بجای لازم اظهار کند و خلاصی آنها را بخواهد آمدیم تا منزل پناه و دو ورس بود این پناه و دو ورس را تا منزل چهار ساعت و نیم آمدیم تا رسیدیم باغچه قبول (صح قبول) دریاچه هم دارد اسمش انچه قبول است این استاسیون را هم بهمان اسم مینامند آمدیم به ترن که حاضر بود دم ترن دسته گیاره ایستاده بود از جلو آنها گذشتیم دسته موزیک داشتند و دفیله کردند . آمدیم توی ترن این همان ترن است که بیست و چهار ماه قبل دیده بودیم بهمان حال که دیده بودیم خیلی خوشوقت شدیم که الحمدالله سلامتی باز با پناه آمده در این ترن نشسته بفرنگستان برویم و خیلی خوشحال بودیم از اینکه نوکر هائیکه از راه دریا به باد کوبه رفته بودند انشاء الله فدای سلامت ما را ملاقات خواهیم کرد . تاگرافی هم ورود برحد روسیه با عالیحضرت امپراطور نموده جواب محبت آمیزی داده بودند که سؤال و جواب عیناً درج میشود * با عالیحضرت امپراطور کل ممالک روسیه پذیرائی کامل و محبت آمیزی که در هنگام ورود من با ستار اسرحد دوات و سیمه آن عالیحضرت امپراطوری شد بر یادگاری های گرانبهاشیکه از سفر سابق روسیه دارم افزود . و با کمال اشتیاق بسیار تشکر خود را تقدیم مینمایم خواهشمندم آن عالیحضرت ادعیه خالصانه مراد رسالمت و خوشی قبول فرموده بعلیا حضرتین امپراطریسها نیز مرحمت فرموده ابلاغ فرمائید (مظهرالدین)

جواب با عالیحضرت شاهنشاه ایران . از امتنانا تیکه عالیحضرت هایونی الثنات فرموده در هنگام ورود برحد دولت من اظهار فرموده بودید من و عالیحضرت امپراطریسها کمال امتنان و تشکر را حاصل کردیم ادعیه خالصانه خود را در بنی خطر بودن عالیحضرت هایونی و رفع نقاهت مزاج بکلی تقدیم میکنم (نیکیلا) خلاصه رفیق توی ترن شام خورده و حکم کردیم ترن را بقدر پناه قدمی بردند از وقتی که رفیق توی واکن صدای سوت لکمتیف بود تا صبح که نمیکداشت درست بخوابیم

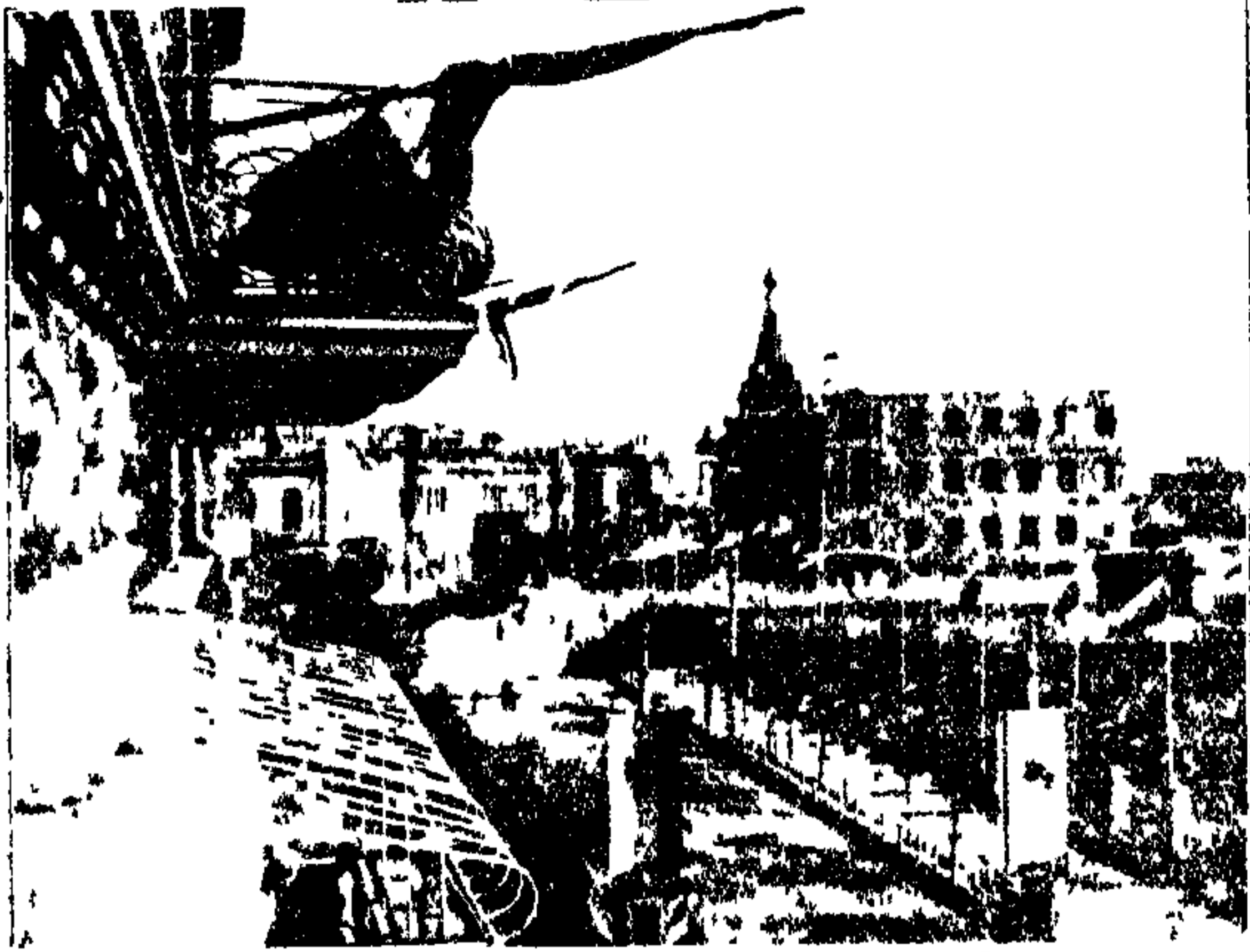
— (جمعه سلخ محرم) —

صبح از خواب بیدار شدیم نیم ساعت بطلوع آفتاب مانده ترن حرکت کرد بر خواستیم سرور و مان را شستیم و قرآن خواندیم قدری دعاها مان را خواندیم جائی خوردیم حاجب الدوله و موثق الملک از باد کوبه آمده بودند بحضور آمدند از آنها احوال نوکرها که در تلاطم دریا گیر افتاده بودند تحقیق کردیم تفصیل عجیب و غریبی

نقل کردند بعد جناب اشرف آتایک اعظم بحضور آمد با آتایک اعظم هم قدری صحبت کردیم ما رفیق با طاق آتایک اعظم همه جا آمدیم تا داخل کار راه آهن باد کوبه شدیم یک ساعت ونیم بظهر مانده وارد شدیم چه شهر باد کوبه که در این دو ساله دو مقابل آباد شده پیاده شدیم در شگه حاضر بود سوار شدیم آمدیم در خانه طومانیانس ها که منزل ما است دم در صاحب منصبها موزیک دسته گار حاضر بودند اظهار مرحمت بانها فرمودیم دم در سیف السلطان را دیدیم ایستاده بود صدق الدوله را دیدم خیلی ضعیف بوده موثق الدوله و فخر الملک و سایرین را هم دیدیم در عمارت بودند از موثق الدوله خیلی تعریف میکردند خلاصه آمدیم بالا صاحب منصب زیادی هم بالا بودند فرزیه نایب الحکومه پرنس کالاسیف فرمانفرمای قفقاز هم که از جانب او آمده بود در گار بحضور رسید و توی کالسکه ما نشسته بود تا منزل آمدیم بالانهار خوردیم خوابیدیم بعد برخاستیم جناب اشرف آتایک اعظم کاغذ زیادی از اسلامبول و غیره آورده بود خواندیم تلگراف و کاغذ زیادی خواندیم و نوشتیم شب هم با فخر الملک و سیف السلطان و صدق الدوله صحبت می کردیم. ظهیر الدوله با پسرش دیده شدند که میرود بمآزندان امین هایون با پسرش دیده شدند که از تبریز آمده اند (*)

« () — () * * * * * شنبه غره صفر المظفر * * * * * — () »

صبح از خواب برخاستیم غماز خواندیم امشب کشیک ناصر هایون و مؤید خلوت بود شب را هم الحمد لله خیلی خوب خوابیدیم بعد از غماز باز هم قدری خوابیدیم بعد برخاستیم حمای در این عمارت تو ما نیانسها هست رفیق تحت شدیم چون خیلی سرد بود دوباره رخت پوشیدیم و کالسکه خواستیم سوار شدیم رفیق بمحمام فانتازی حمام بسیار خوب است مثل حمام کنتراکسویل دالانی دارد جنین ان اطاقها است که در ان اطاقها تحت می شوند آب سرد و گرم و دوش همه چیز دارد تحت شده خاصه خان بود سروتن شوری بعمل آمد و قتی حمام رفیق امیر بهادر جنگ و حاجب الدوله همراه ما بودند یکی را دیدیم که بنظر مان خیلی آشنا آمد و خیلی اسباب تعجب شد که او اینجا چه میکند درست که نگاه کردیم دیدیم ان نیست آمدیم منزل فخر الملک حاجی فتح الملک پسر حاجی ظفر الملک که برادر زاده فخر الملک است بحضور آورد که از اسلامبول آمده صکرستان میرود اظهار مرحمت با او فرمودیم بعد آمدیم توی اطاق جناب اشرف آتایک اعظم طالبف را بحضور آورد بعد علمای شیعه که برای شرفیابی آمده بودند شرفیاب شدند بانها هم اظهار مرحمت فرمودیم بعد کشیش ارمنه بحضور آمد سفارش ارمنه آذربایجان و غیره را نمود مهم اطمینان دادیم که کمال مرحمت را در باره آنها خواهیم فرمود که ازهربات آسوده باشند بعد تجار شرفیاب شدند چائی که در باطوم بعمل آورده اند آوردند دیدیم زرگها آمدند نان و نمکی آورده بودند همه اظهار انقضا فرمودیم رفتند بعد نهاری خوردیم بعد از نهار تماشا می کردیم از بالا خانه فخر الملک و سیف السلطان را دیدیم که توی در شگه نشسته بودند می آمدند و با هم حرف می زدند بعد خانواده طومانیانس ها شرفیاب شدند سه برادر هستند داماد و برادر زاده و فامیل شان همه بودند بانها هم



در کار راه آهن رداشته شد

اظهار صرحت فرمودیم يك خلیفه از تھلیس آمده بود كه چنگ میزد رقیم عاشا كرديم در آن اطاق دیگر لب و دهن خوبی داشت اما خوش دماغ نبود كوچك ولاغر خوب چنگ میزد قدری ساززد به ناصر همایون فرمودیم كه بسياوش خان بنویسد كه او هم مشق چنگ بکند و یاد بگیرد چنگ زدن را . بیست و هفت هشت سال قبل از این خاطر مان میامد كه در طهران ان يك نفر همین چنگ را میزد اما حالا فراموش کرده ایم كه کی بود از سه ساعت بفروب مانده هم يك چاه نفتی آتش گرفته بود همینطور میسوخت فخر الملك و سیف الساطان آمدند محبت میكرديم فخر الملك يك طبايحه رولور خوبی پیشکش كرد آقا سيد حسين بصير السلطنه ناصر همایون بودند بعد شام خوردیم سر شام وزیر دربار آمد عرض كرد يك شخصی است ساز میزند فرستادیم آمد سازی داشت شبیه ویلن بی دسته اما سیمش مثل تار بود هشت نه سیم داشت كه پنج شش تایی آن مثل تار پیانو كلفت بود اگر بنوای آواز ایرانی كسی بود میزد بد نبود اما از این چیزی نفهمیدیم بعد از شام هم فخر الملك و سیف السلطان بودند محبت میكرديم آقا سيد حسين روضه خواند خوابیدیم

(*) — (يكشنبه دویم صفر المظفر) — (*)

دو ساعت بعد از ظهر باید از یاد کوبه حرکت کنیم صبح از خواب برخاستیم نماز کردیم دوباره خوابیدیم دیشب كشيك ناصر الممالك و مصدق الملك سقا باشی بود از خواب بیدار شدیم بقدر نیم ساعتی مارا مشت و مال کردند بعد برخاستیم چائی خوردیم بعد از صرف چائی دعاها ما را خواندیم بارب دو شامر آمدیم بیرون يك ااره فی دیدیم كه تا امروز باین كثافت آدم ندیده بودیم يك ریشی داشت بقدر دو وجب ژولیده شكل غریبی بود بعد آمدیم توی اطاق خودمان نوكرها یکی یکی آمدند موثق الملك آمد تفصیل چراغ حضرت رضا علیه السلم را عرض كرد پیغام دادیم بجناب اشرف اتابيك اعظم كه قرار این كار را بدهد بعد رقیم با طاق اتابيك اعظم آنجا هم قدری محبت كرديم حاجی باقر معاون التجار آمد تفصیل ديك چراغ الكتريسيته آستانه حضرت رضا علیه السلم را عرض كرد ما هم اطلاعات خودمان را فرمودیم و این ديك حالیه را هم رزر و قرار دادیم كه اگر ديكی كه میخريم گاهی از كار بیفتد این كه كمك و ذخیره باشد بعد حاجی حسین آقا امین الضرب را خاستیم . صورت آن ديكی كه خودش خریده برای كارخانه نقادی صورت آرا بدهد بحاجی باقر تا از روی آن خریداری نماید بخارج چراغ را هم قرار دادیم از صرف جیب خودمان بدیم بعد آمدیم اطاقی كه میانه اطاق ما و اطاق اتابيك اعظم بود دكتر لندی و دكتر اذكالك آمدند با آنها هم قدری محبت فرمودیم بعد رقیم با طاق خودمان بعد آمدیم . موثق الدوله عرض كرد قایل تومانیان نسها زنانه شان حاضرند نمیخواهند شرفیاب شوند رقیم توی اطاق آمدند شرفیاب شدند . با همه آنها اظهار التفات و تفقد فرموده تركی هم بلد بودند مشغول تركی حرف زدن شدیم . با كمال فصاحت تكلم میكردند . بعد آمدیم با طاق خودمان نهاری خوردیم دو ساعت بعد

از ظهر حرکت فرمودیم . اجلال السلطنه معتمد خاقان و مؤمن حضور آمدند مرخص شدند و رفتند بمشهد مقدس . عمل شریعتمدار سبزوار و اهرام به امین هایون سپردیم تمام نماید . جنرال (فرزه) که از جانب پرنس کالستین آمده بود بحضور آمد يك افيه دان مرصع باو مرحمت فرمودیم و خیلی اظهار رضامندی فرمودیم از مهمانداری جنرال نیکلایف . بعد از آن اجزای شهر از تجار ایرانی و ارمنی و قونسوها و غیره آمدند انهار اهرام دیدیم سوار کالسکه شدیم . دو طرف کوچه مردها و زنها ایستاده بودند . تقریباً میتوان گفت صد و پنجاه هزار نفر جمعیت بود آه دیده تابکار راه آهن یکدسته قزاق ایستاده بود پیاده از جلو انهار رفتیم . بعد آمدیم توی واگن موزیک زدند . جنرال فرزه تا يك استاسیون همراه بود از آنجا شیکه راه دوشعبه میشد یکی بطرف تفلیس و یکی مبرفت بدر بند مرخص شد و رفت و ما هم میرویم . بسمت در بند دریا هم از آنزلی باینطرف همه جادست راست است آمدیم تا ضروب شد . در استاسیون قاجز شام خوردیم در بین شام یکنفر را دیدیم فریاد غریبی میکرد که مرا گرفتند اول خیال کردیم که چه باشد . بعد فرستادیم تحقیق کردند معلوم شد یکنفر روسی مست کرده میان جمعیت فشارش داده بودند فریاد کرده بود گرفته بردند . چون امشب قدری کسل بودیم شام نخوردیم رفتم اطلاق خواب روی کارت پستال همین استاسیون که شام خورده شد برای خازن اقدس دستخطی نوشتم . بعد آمدند عرض کردند حاکم باد کوچه میخواهد مرخص شود باجناب اشرف اتابک اعظم شرفیاب شد وقتی شرفیاب شد که ترز راه افتاد اظهار مرحمت فرمودیم مرخص شده رفت . فخر الملک و سیف السلطان پیش ما بودند صحبت میکردیم اقا سید حسین روضه خواند . حالا که فخر الملک این روز نامه را می نویسد ماه بشکل خیلی قشنگی است . پشت جنگل ضروب میکند که هیچ نقاشی نمیتواند باین قشنگی برده نقاشی بسازد مگر دست قدرت الهی که اینطور نقاشی در آسمان کرده است ، در اینوقت به يك استاسیونی رسیدیم که در سنه ۱۳۱۸ از اینجا که میگذشتیم خاطر مان آمد و از ایام گذشته صحبت میکردیم و بعد خوابیدیم

.. (دوشنبه سیم صفر المظفر) —

دیشب از شهر در بند گذشتیم . در در بند من بیدار بودم . سیدی بود شیخ الاسلام در بند پنجاه عنات انعام باو مرحمت فرمودیم از بطروسکی هم دیشب گذشتیم اما ما خواب بودیم . دیشب کشیک بصیر السلطنه بود و تا صبح مشمت میزد این شهر در بند را در سفر اول روز دیده بودیم یعنی طلوع صبح بود گذشتیم خلاصه دیشب را کم خوابیدیم نزدیک های صبح بود صبحه خوابم برد دو ساعت از دسته ایرانی گذشته از خواب بیدار شدیم چای خورده دجاها ما را خواندیم قدری قرآن مجید تلاوت نمودیم موق الدوله و حاجب الدوله آمدند بحضور امیر بهادر جنک هم بود قدری با آنها صحبت کردیم و مهرار را تا شام بگردیم شهر و دهات و استاسیونها شیکه سر راه بود و اسامی آنها بعد نوشته خواهد شد انشا الله میگذشتیم رودخانه بود جنگل بود من جمله جنگلی بنظر آمد در کنار جنگل خرگوشی دیدیم که از



(سائیں کی رہائش گاہ)

خرگوشهای طهران سیاه تر بود مثل خرگوشیکه در رشت دیده بودیم ، اطراف راه جنگل کوههای دور هم که نمایان بود همه جنگل اما هوا ابر بود و درست کوه ها نمایان نبود کوه قفقاز طرف دست چپ از دور پیدا بود بعد مه طوری گرفت که دیگر هیچ پیدا نبود ، بعد آمدیم توی واگن ها گردش کردیم جناب اشرف اتابك اعظم بود وزیر دربار بود آمدیم تار سیدیم دم اطاق فخر الملك بک دفعه فخر الملك غفلتاً در اطاقش را باز کرد خورد بدست اتابك اعظم اتابك تعجب کرد بعد رقیم باطاق فخر الملك قدری صحبت کردیم کیسه خاك تیمم فخر الملك آنجا بود قدری شوخی کردیم ، سیف السلطان هم امروز ناخوش بود احوالی نداشت ، خلاصه تماشا میگردیم همه جا سبزه بود و آب و درخت و علف در صحرا مادیان گاو گوسفند خوک قاز اردک میچریدند میامدیم بعضی جاها اطراف راه آهن بود که سرازیری تندی داشت جای محمودخان و عیسی خانرا خالی کردیم که محمودخانرا غلط بدیم آمدیم تار سیدیم باستاسیونی که باید نهار بخوریم قزاق موزیک دسته گارد حاکم شهر صاحب منصبان ایستاده بودند موزیک زدند احوال پرسیدیم بعد نهار خوردیم نساخانم نهای پلو و جلو و غیره برای ما فرستاده بود بعد از نهار قدری استراحت کردیم از خواب تازه برخاسته بودیم که باز باستاسیون دیگر رسیدیم باز موزیک و گارد حاضر بود موزیک زدند گذشتم همینطور میامدیم يك مرد که کوتاه قدی دیده شد خیلی کوچک بود از عیسی خان کوچکتر ریش بلندی داشت خیلی با مزه بود آمدیم از چند رود خانه گذشتم نزدیک غروب ساعت نش فرنگی باستاسیون شهری رسیدیم صبحه برای شام ترن یک ساعت ایستاد حاکم شهر و دسته موزیک و رئیس و غیره بودند ، این شهر بیست و هشت هزار سکنه دارد ، دو باطری توپ ، و دو هزار نفر قزاق ساخلوی دارد بعد شام خوردیم بعد از شام روضه خوانده شد و خوابیدیم *

(اشخاصیکه با ما بفرنگستان می آیند اسمی آنها را اینقرار است)

جناب اشرف اتابك اعظم ، وزیر دربار ، موثق الدوله ، امیر بهادر جنگ ، فخر الملك ، حاجب الدوله ، موثق الملك ، سیف السلطان ، ندیم السلطان ، آقا سید حسین ، بصیر السلطنه ، صدق الدوله ، امین حضرت وکیل الدوله ، مهندس الممالک ، شمس الملك ، عین السلطان ، خازن السلطان ، ناصر الممالک ، میرزا ابراهیم خان عکاسباشی ، ناصرهایون ، میرزا حسن خان پسر وزیر امور خارجه ، دکتر ادکاک ، دکتر تندی مؤید خلوت ، مصدق الملك سقالباشی ، مراد خان فراشخلوت ، مهدی خان و اسماعیل خان فراشخلوت ابراهیم خان آبدار ، وثوق حضور ، حسن خان رخت دار (*)

« () » (سه شنبه چهارم صفر المظفر) § () § - () »

صبح از خواب برخاستیم نماز کردیم دوباره خوابیدیم بعد برخاستیم حساب کردیم نه ساعت خوابیده بودیم دعا خواندیم جانی خوردیم سحر را تماشا میگردیم انواع مرغابی در سحر امیچریدند هنوز از دشت قیچاق بیرون

رفته ایم جناب اشرف انا بک اعظم آمدند صحبت میکردیم یک گرازی دیدیم سر راه خوابیده بود بین محمودخان بقدری جاق و گنده بود که نمیتوانست حرکت کند با گو ساله گاو یکساله من اشتباه کردم ، قدری که آمدیم به هراتی رسیدیم که تمام شقایق بود بقدر پنج دقیقه باراه آهن از میان گل شقایق میگذشتیم امیر بهادر جنگ نیامده بود پرسیدیم کجا است گفتند کسالت دارد منزل خودش مانده است امروز نهار را باید در گار شهر رستف بخوریم این دفعه سیم است که ما از شهر رستف می گذریم و هر سه مرتبه در اینجا نهار و شام میخوریم آمدیم تا رسیدیم برو دخانه دن پل آهنی روی این رودخانه است که سه پل است تقریباً پنج شش دقیقه طول کشید تا باراه آهن از روی این پل گذشتیم از قراریکه عرض کردند هزار ذرع طول پل است بصیرالسلطنه از ترس چشمهایش را گرفته بود و نگاه نمیکرد و ما عا شامی کردیم موثق الدوله هم حدیث کسامی خواند شهر رستف از دور کنار رودخانه دن دور نمایش بین مثل اسلامبول بود دسته موزیک و حاکم شهر و صاحب منصبان نظامی همه حاضر بودند موزیک زدند پیاده شدیم از جلوانها گذشتیم حاکم شهر نان و نمک آورده بود بعد تقسیم توی واکن همراهان هم رفتند توی گار نهار خوردند امیر بهادر جنگ و سیف السلطان رفته بودند بشهر وقتی برگشتند قدری دیر شد بقدر پنج دقیقه راه آهن معطل شد تا نهار رسیدند بعد آمدیم بطور قهقرا برگشتیم همه جا از کنار رودخانه دن آمدیم تا بدریای آرف رسیدیم که شهر طغان رقی کنار آرف بود جناب اشرف انا بک اعظم مهندس الممالک پیش ما بودند نقشه را آوردند عا شامی کردیم بعد خواجگان گرفت آمدیم دراز کشیدیم در این بین رسیدیم بگار طغان رقی بلند شدیم و رخت پوشیدیم آمدیم پایین حاکم و صاحب منصبان نظامی و غیره بودند معرفی شدند بعد آمدیم بالا ترن حرکت کرد با ستاسیون اول که رسیدیم ترن بیست دقیقه ایستاد پیاده شدیم باغی بود گردش کردیم اقایای زرد دیدیم بجهای صاحب باغ آمدند ژیمناستیک بازی کردند خیلی لاغر و ضعیف بودند بصیرالسلطنه آمدجوی بود مال ژیمناستیک گفتیم بصیرالسلطنه برود روی چوب چوب را گرفت و رفت بالا بازی کرد خیلی با مزه بود پیاده قدری گردش کردیم لجهونات خوردیم بعد آمدیم به ترن انا بک اعظم وزیر دربار فخر الملک سیف السلطان وکیل الدوله ناصرهایون بودند عکس انداختیم از صاحب خانه بعضی تحقیقات فرمودیم معلوم شد امسال در اینجا باران کم آمده است الحمد لله از هر حیثیت خوش میگذرد بعد ترن حرکت کرد آمدیم اطراف راه جنگ دیده می شود بلبل ها می خوانند خیلی صفادارد نزدیک غروب در استاسیون خارسیکی شام خوردیم بعد از شام نماز کردیم آقا سید حسین روزه خواند فخر الملک و سیف السلطان امیر بهادر جنگ وکیل الدوله صدق الدوله بودند از کارخانه آهن آب کنی زیادی گذشتیم حالا که فخر الملک این روزنامه را می فرماید می نویسد سه ساعت از شب گذشته است اغلب بکارها میرسیم که تماماً چراغ الکتریک است تماشا میکنیم و صحبت می کنیم بعد خوابیدیم در گار یک نهار خوردیم زنی دیده شد چشم و ابرو سیاه معرفی کردند حالا که با ستاسیون رسیده ایم و باید شام بخوریم شوهرش تلگرافی کرد است که

خیلی با مزه است و عیناً درج می شود. از طغافرق با ستاسیون خارستیک بمعاون رئیس راه درگار بوده بادختر تو عولف شاه رسیدند این خانمها کی هستند کسی که همراه بود مرا نمی شناخت بجزرال مترجم بگو که این خانم چشم و ابرو سیاه من بود بادختر رئیس دیوانخانه کاخنوسکی بر سیده بود ~~که~~ مقصود از من کیست گفته بود زن من خیلی تلگراف خنده دار با مزه است *

§۰۰ — (چهارشنبه پنجم صفر) § — §۰۰

صبح از خواب برخاستیم نماز خواندیم و دوباره خوابیدیم بعد از خواب برخاستیم کشتک شمس الملك و محمدخان بود جانی خوردیم اباس پوشیدیم معلوم شد دیشب از پلهای متعدد گذشته ایم اما ما خواب بودیم بعد جناب اشرف اتابك اعظم آمد قدری صحبت کردیم از چه جاهای با صفا و چه شکوفه های قشنگ میگذشتیم که هر قدر تعریف نوشته شود کم است از روی چند پل هم گذشتیم ولی کوچک بودند این پل ها که رد میشویم اغلب مرداب است که از رودخانه ها آبی سوا شده تشکیل مردابی داده است در اغلب استاسیون ها که اسامی آنها نوشته خواهد شد ترن می ایستاد و آبگیری میکرد و عکس می انداختیم و بازره می افتادیم اغلب را توی واگن فخر الملك برای ما کتاب میخواند احوالات حضرت سید سجاد علیه السلم و جنگ های شیب شیبانی با حجاج را برض میرساند بعد با ستاسیونی رسیدیم نهار خوردیم هوا رعد و برق شدیدی کرد باران و تگرگ زیادی بارید ماهم خوابیدیم بعد از آن برخاستیم قدری صحبت کردیم چه زمینها همه سبز و خرم درختها پر از شکوفه بزرگ و کوچک دهات زیادی هم سر راه بود هر کدام صفای غربی حالا او اخر ثور است و مثل پست روز از عید گذشته طهران است آنجا تا تبریز تقریباً ده روز و تا طهران چهل روز تفاوت هوا دارد درختهای بزرگ زیادی هم دیدیم که برگ نداشت گویا خشک شده بود رسیدیم با ستاسیونی که باید شام بخوریم در این استاسیون یک ساعت تقریباً باید توقف کنیم جنرال درگومیرف با صاحب منصبان نظامی حاضر بودند آمدند توی واگن بحضور رسیدند احوال پرسیدیم کردیم خیلی جنرال مسن محترمی است در سفر اول فرنگستان نشان تمثال خود مان را باین جنرال داده بودیم انداخته بود کلی بلگار دراهم دیدیم خیلی خوشم آمد یاد سفری را سال خود مان افتادیم بعد از واگن آمدیم باین باغ بسیار خوبی بود گردش کردیم حوض و فواره قشنگی داشت زن و مرد زیادی بودند آمدیم تا رسیدیم به نالاری که ارکست و موزیک میزدند ایستادیم موزیک زدند بعد همینطور گردش کنان آمدیم دختره بود کارت پستال و سر قلم از او خریدیم آمدیم توی باغ درختهای کوچک قشنگی داشت درختهای اولاس و غیره بود موثق الملك . سیف السلطان و غیره بودند آمدیم توی واگن شام خوردیم همراهان هم با اتابك اعظم در استاسیون شام خوردند بعد ترن حرکت کرد حالا دو ساعت از شب گذشته ما کتاب افتاده زمین مثل مورد سبز فخر الملك و امیر بهادر جنگ حاضرند صحبت میکنیم هوا قدری سرد است که آدم معشتر میشود بصیر السلطنه هم ایستاده است